



## معمای ادواردو

یونس فردوس

روزنامه‌نگار

تبع‌تقیب و گریز همیشه جذاب است، حالا می‌خواهد در سریال گاندو باشد یا این‌که در يك سریال خارجی. رمزگشایی

از يك معما و گشودن يك راز سر به مهر برای هرکسی جذاب است و کمتر کسی را می‌توان سراغ گرفت که نخواهد این راز سر به مهر را باز کند. جیوانی و آنجلا، دو روزنامه‌نگار ایتالیایی در پی باز کردن راز مرگ مشکوک يك جوان ایتالیایی از قضا ثروتمند و صاحب نفوذ وارد قصه‌ای می‌شوند و برای رسیدن به حقیقت خسته نمی‌شوند. رازی که مافیای خطرناکی مانع انتشار آن شده‌اند و رسانه‌های ایتالیایی را وادار به سکوت در برابر آن کرده‌اند.

حالا تصور کنید این جوان ثروتمند و بانفوذ پسر مالك باشگاه یوونتوس و کارخانه فیات باشد؛ قصه جذاب‌تر می‌شود. تمام آنهایی که گفتیم قرار است در کتاب «ادواردو» شما را به خود بخواند و در پیچ و خم رمزگشایی از يك مرگ یا بهتر است بگوییم قتل مشکوک قرار دهد.

این يك وجه از رمان بهزاد دانشگراست، قسمت دیگر هم باز به همین شکل است، گروهی

مستندساز در پی یافتن سرخ‌هایی از شخصیت ادواردو آنیلی و سلوک شخصی او به ایتالیا سفر کرده‌اند تا مستندی درباره این جوان پرمز و راز بسازند تا بتوانند نمایی از تصویر او را در مستند خود نشان دهد.

این گروه نیز سرخ‌هایی دارد، ولی خیلی مطمئن نیستند و همین سبب شده که کتاب سراسر هیجان باشد.

رمانی که سفر به ایتالیا را به قیمت پشت جلد برای شما فراهم می‌کند تا تورین، رم، میلان و شهرهای ایتالیا را بگردید تا بتوانید راز مرگ ادواردو آنیلی فرزند سناتور و میلیاردر مشهور ایتالیایی را باز کنید. اثری که علاوه بر جذابیت‌های داستانی قرار است پرده از حقیقتی پنهان بردارد که خواننده در پایان کتاب با آن روبه‌رو می‌شود. به همین خاطر می‌توان گفت که داستان ادواردو اثری است در جست‌وجوی حقیقت و هرکدام از شخصیت‌های این کتاب به نوبه خود این حقیقت را می‌جویند. این داستان توانسته برگزیده جایزه قلم زرین نیز شود و تاکنون با استقبال خوانندگان روبه‌رو بوده است. اثری که ممکن است برخی تصور کنند قرار است از موضوعی تکراری حرف بزند، ولی با خواندن اولین صفحات آن بی‌شک نظر خواننده را عوض خواهد کرد. نویسنده کوشش کرده تا از زدن حرف‌های تکراری و کلیشه‌ای پرهیز کند و به همین خاطر با اثری جذاب و گیرا روبه‌رو هستیم که در روزهای گرم و نفسگیر تابستانی می‌تواند ساعاتی متفاوت را برای خواننده رقم بزند. این رمان را نشر عهد مانا منتشر کرده است. <sup>۱</sup>



ادواردو

## خواندنی‌ها

ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام جم  
سه‌شنبه ۱۸ تیر ۹۸ = شماره ۳۱

# خواندن این کتاب اجباری است

مروری بر کتاب «مطلقاً تقریباً»

که بهتر است بچه‌دارها و آنها

که می‌خواهند بچه‌دار شوند بخوانند



سارامستغاثی

روزنامه‌نگار

گرچه این کتاب را باید در قفسه‌های کودک و نوجوان کتابفروشی‌ها پیدا کنید، ولی دلم می‌خواهد کلی از کسانی را که می‌خواهند بچه‌دار شوند یا بچه دارند، مجبور کنم این کتاب را بخوانند.

موضوع کتاب جدید نیست. پسر بچه‌ای که از لحاظ ذهنی عقب‌تر از همسن و سال‌هایش است و پرستار جدیدش کمک می‌کند تا اوضاع بهتر شود.

راوی داستان يك پسر ده ساله است به نام آلی که حتی از همسن و سال‌هایش هم ساده‌تر فکر می‌کند و ساده‌تر دنیا را می‌بیند. از دید آلی دنیا و آدم‌هایش را دیدن لذتبخش است. بیشتر مواقع آدم‌ها و کارهایشان را نمی‌فهمد و تفسیر خودش را از دنیا دارد و يك جاهایی تفسیرهای معصومانه‌اش از رفتار دیگران من را به فکر و می‌داشت که گاهی چقدر متوجه نمی‌شویم کوچک‌ترین حرف‌ها و کارهایمان چه اثر بزرگی می‌تواند روی دیگران داشته باشد و چقدر گاهی به اندازه کافی وقت نمی‌گذاریم تا این موضوع را متوجه شویم و زمانی که دو طرف این رابطه والدین و فرزندان باشند فاجعه خیلی عمیق‌تر می‌شود.

به عنوان مخاطب تا يك جای خوبی از داستان دوست داشتم پدر و مادر آلی را بکشم! آن قدر که بلد نبودند پدر و مادر باشند. (حالا خودتان بعد از خواندن داستان به من حق خواهید داد!) تا جایی که بالاخره خود مادر آلی از حفاظش بیرون آمد و اعتراف کرد بلد نیست، ولی تمام تلاشتش را می‌کند.

و نگاه ساده آلی را ببینید:

قبلاً هیچ وقت فکر نکردم مادر بودن چیزی است که باید برایش سعی کنی مثل ریاضی یا دیکته. مادر بودن فقط چیزی بود که آدم بود.

شاید مسئله‌ای که در پدر و مادر آلی باعث شده است این قدر در برابر فهمیدن مقاومت کنند، برمی‌گردد به چیزی به نام پیش‌انگاره‌ها! با يك جست‌وجوی ساده در اینترنت، تعریفی که از پیش‌انگاره‌ها پیدا می‌کنیم این است که پیش‌انگاره‌ها، اصول و بدیهیات بسیار نامحسوس و پنهانی هستند که در جملات یا باورها یا به صورت کلی در فضای ذهنی شما نهادینه شده‌اند.

مثلاً این که شاید در ته ذهن ما يك شغل‌هایی ارزش بیشتری داشته باشند و دلیل چندان منطقی هم نداشته باشیم و اصلاً شاید یادمان نیاید از کی این طرز تفکر را داریم. (و اصلاً عمیق‌تر این که چه چیزهایی در ذهنمان منطق محسوب می‌شوند) و هرچه هم تلاش کنیم که با دلایل منطقی خودمان را قانع کنیم و این ارزش‌گذاری را تغییر دهیم، باز هم در لحظاتی در خودمان می‌یابیم که به آن شغل‌ها احساس بهتری داریم و همه ما پر هستیم از این پیش‌انگاره‌های بعضاً بدون دلایل منطقی.

یکی از مهم‌ترین دلایلی که مادر و پدر آلی، نمی‌توانند فرزندشان را همان‌طوری که هست بپذیرند، برمی‌گردد به پیش‌انگاره غلطی که درباره چیزی شدن در ذهن آنهاست و در نتیجه نمی‌توانند قبول کنند آلی در هیچ‌کدام از مسائلی که برایشان اهمیت دارد، خیلی خوب نیست و فقط تقریباً خوب است و با تقریباً خوب بودن نمی‌تواند چیزی بشود!

و شاید مهم‌ترین دلیل جذابیت کتاب برای من همین موضوع بود که چقدر این مشکل را در خودم و اطرافیانم هم می‌بینم. آن دید منفی‌ای است که به کسانی داریم که در حیطه‌های با ارزش در ذهن اکثریت جامعه، خیلی خوب نیستند. مثلاً کسانی که رتبه کنکورشان خیلی خوب نمی‌شود یا کسانی که ریاضی‌شان در مدرسه خیلی خوب نیست.

(اصلاً قرار است همه در يك چیزی خیلی خوب و عالی باشند؟ شاید هم حرف آلی درست باشد:

بعضی آدم‌ها توهیچی خیلی عالی نیستند. بعضی آدم‌ها فقط خیلی دونات دوست دارند.)

و همان حرف کلیشه‌ای و درست که ما می‌ها را مجبور نکنیم از درخت بالا بروند.

این کتاب همان‌طور که قبل‌تر گفتم به درد پدر و مادرها می‌خورد و احتمالاً معلم‌ها و علاوه بر آن به درد کسانی که پیدا کردن کاری که می‌خواهند تمام عمرشان انجام دهند (برایش خلق شده‌اند)، هنوز دغدغه‌شان است و کسانی که می‌خواهند بهتر بقیه آدم‌ها را بفهمند و کسانی که می‌خواهند کشف کنند، چرا این قدر داستان‌های نوجوانان ما از آن‌ور آبی‌ها ضعیف‌تر است.

رمان «مطلقاً تقریباً»، نوشته لیزا کراف را نشر پیدایش منتشر کرده است.



این کتاب همان‌طور که  
قبل‌تر گفتم

به درد پدر و مادرها

می‌خورد و احتمالاً

معلم‌ها و علاوه بر

آن به درد کسانی که

پیدا کردن کاری که

می‌خواهند تمام

عمرشان انجام

دهند هنوز

دغدغه‌شان است